

## باب اول: لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف علیین بحروف سجین تبدیل میگردد قوله تعالی:

### هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقر انه لا یعرف بما سواه واصل و ما فیہ بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل میشود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر نفسیکه از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برشعی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسئل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع بصر العالمین و تسمع نغماته بإذنک و تنقطع عن أفئدة کل من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحیث ان ما تمر علی شیء إلا و قد تسمع بأنه لا إله إلا هو و ان طلعة الأعلى لبهائه فی الملاء الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و كذلك ینطق کل شیء إن أنت من السامعین چه که الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستنیر و فائز شود و علتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند بر اههای مهلک تقلید مثنی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بأن است که گوش و قلب را بالایش کلمات ناس آلوده اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند حال خود آنجناب ملاحظه نمائید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقرند

بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته‌اند چنانچه رب العزة خبر داده بقوله تعالی: **(ید الله مغلوله)** و اگر معترفند ببدایع قدرت ربانی در اینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و ان ذات قدم لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الارض را بسماوات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بآدنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد أن یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و أعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی ألواح عز حفیظ و همچنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور او باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر بآن حجتیکه لا زال ما بین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقف باطل است بلکه اگر کل من فی السموات و الأرض أقل من حین توقف نمایند از اهل نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و دلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسئل عما یفعل حال آنجناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتی الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتیکه لا زال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معذک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحق و لکن الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملتی چنین امری جایز بوده لا فو نفسه الرحمن الرحیم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته‌اند در اینصورت قدرت و اراده حق منوط و معلق باراده خلق میشود فتعالی عن ذلک علوا کبیرا چنانچه در ظهور ستین کل ناس از عالم و جاهل باین سخنهاى مزخرف بیمعنی از حق محروم شده‌اند و از علیین بقا بسجیین فنا راجع گشته‌اند و بگمان خود بر اعلى مقعد ایمان مستقرند فبئس ما ظنوا فی أنفسهم و کانوا من المتوهمین فی أم الألواح مذکوراً باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و بما یظهر من عنده چه که دون او لا شیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کل من فی السموات و الأرض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من آن در

این امر توقف نمایند از معرضین عند الله محسوبند و از احرف نفی منسوب حق جل و عز را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کل بنسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیاء بالسویه اشراق و تجلی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه إلا بسبقتها الی عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عما سواه ای علی بشنو نداء الله را و بمقری وارد شو که لا زال مقدس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مسمی و سلطانیکه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فو الله الذی لا إله إلا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آنجناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوهام عباد بوده در آیند و إلا إنه لمتعالی عن إقبال الخلق و إعراضهم و مقدس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در اینمقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نیر یوم معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الأمثال چه که لا زال نیر جمالش مستضئی بوده و احدی با او نبوده و کل ما سواه در امکانه ترابیه بمشیت امکانیه خلق شدهاند و باو راجع خواهند شد و انه جل و عز در مقعد امتناع و مقر ارتفاع خود لم یزل و لا یزال مقدس از کل بوده و خواهد بود بسیار عجب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجب مینمایند و متحیر شدهاند با آنکه جمیع در کل حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آنرا ببصر ظاهر مشاهده مینمایند و مع ذلك بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب ماندهاند که از آنچه ببصر ظاهر ملاحظه مینمایند غافل شدهاند ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدانند که جمیع اشیاء که ما بین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حق تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت اینست که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاما خلق شد و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فتور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فيه أجنحة المریبین و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر

اسمیه الهیه از أشجار و أفنان و أغصان و أثمار و همچنین در اوراد و ازهار و کلمات زینت علی وجه الأرض که در اول بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کل از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنسیه که تغییر نماید بشأنیکه از رائحه او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و دنو و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده‌اند و الا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فی السموات و الأرض بافاضه قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراض سکون مستقر میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الأمر بیده یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء و هو العظیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و تقلید را بیفکن و به پرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات و همیه و اشارات ریبیه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره او هام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فو الذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کل ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مبادا در حین ظهور بشیء از آنچه خلق شد متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیء نفع نمی‌بخشد إلا بعد إذنه. بوحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یذکرکم الله وجهه فإنکم ما خلقتم إلا للقاءه و هو الذی علق کل شیء بأمره ایاک ایاک أيام ظهوره أن تحتجب بالواحد البیانیه فإن ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک أن تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فإنها کلمات نفسیه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فو

الذی أنطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و بیان خلق اولیه‌اند و ما دونهم خلقوا فی ظلهم و همچنین بوحید اکبر میفرمایند و ربما یأتیک من أنت قد سئلت عن علو ذکره و ارتفاع أمره و ان من فی البیان یقرئون تلك الكلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون. چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و معذک بحر فی از کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملك العزیز العظیم و میفرمایند من أول ذلك الأمر إلى قبل أن تکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان كلما قد رأیت من النطفة إلى ما کسوناہ لحما ثم اصبر حتى تشهد خلقا آخر قل فتبارک الله أحسن الخالقین و همچنین بعظیم میفرماید هذا ما وعدناک قبل الذی أجیناک اصبر حتى یقضى عن البیان تسعة فإذا قل فتبارک الله أحسن المبدعین و میفرماید فلتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدركون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و همچنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فو الله الذی لا إله إلا هو که تبلیغ أمر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکوة امکان مستضئی شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم قائم گردند اذا کل شیء یبکی علی ضری و بما ورد علی من الذینهم خلقوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربانی بمتابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنیکه ملل قبل مذعن و معترف شده‌اند معذک باید بادلہ استدلال نمایم و امری را که لا زال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعل معدودی بسماء شهود صعود نمایند ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لا یزال مشهود و لائح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع یرجعون و بلایای محتومه و قضایای مثبتہ بشأنی وارد که جز حق احدی بر احصای آن قادر نه در کل حین رماح بغضاء از شطر اعداء بر هیکل بقا وارد و لقد جائنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم یبکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد ألقوه عبیده فی الجب ثم فی أنفسهم

یستفرحون قل یا ملأ البیان أتقتلون نقطة الأولى و تقرئون آیاته فی کل عشی و بکور تالله قد فعلتم ما لا فعلت أمم القبل و یشهد بذلك عباد مکرمون إن أنتم تنکرون أتقتلون الله بأسیاف النفس و الهوی ثم علی مقاعدکم بذکره تشتغلون و بآياته تستدلون كذلك فعل کل أمة بالله حین ظهوره بمظهر نفسه فی کل عصر و كذلك فعلوا و كانوا أن يفعلون قل الیوم لن یتحرک علی أسماء هؤلاء قلم الله المهیمن العزیز القیوم و لن یرتد إلیهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات قدس الهیه و ظهورات عز صمدانیه اعراض نمایند بچه حجت و دلیل اثبات دین خود مینمایند بگو ای اهل بیان ببصر حق بمنظر اکبر ناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهود نگردد اینست که ظهور قبلم میفرماید ایاکم فانظروا إلیه بعینه فمن ینظر إلیه بعین سواه لن یعرفه أبدا و بعد از وصایای لا یحصی عباد خود را در این امر میفرماید فیا إلهی أنت تعلم بأنی ما قصرت فی نصحی ذلك الخلق و تدبیری لإقبالهم إلی الله ربهم و ایمانهم بالله بارئهم إلی آخر قوله روحی فداء قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری شده قلب کل اشیاء محترق گشته و هر ذی بصری از این کلمات نوحه و حنین مظهر اسماء و صفات را ادراک مینماید و لکن لا یزید الظالمین إلا غرورا و خسارا ای علی گوش جان بگشا و کلمات رحمن که در قیوم اسماء نازل شده اصغاء نما که میفرماید یا قره العین لا تجعل یدک مبسوطه علی الأمر لأن الناس فی سکران من السر و أن لک الکره بعد هذ الدوره بالحق الأكبر هنالك فاطهر من السر سرا علی قدر سم الإبرة فی الطور الأكبر لیموتن الطوریون فی السیناء عند مطلع رشح من ذلك النور المهیمن الحمراء بإذن الله الحکیم و هو الله قد کان علیک بالحق علی الحق حفیظا و حال کره ظاهر و طورییون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود با آنکه میفرماید طورییون میت و لا شیء و معدوم میشوند معذک تعجب مینمائید از اینکه ثمره طوبی حنظل شود چنانچه بعینه همین را سؤال کرده‌اند و یا صور علیین بسجیین تبدیل گردد لا زال امر الهی محدود نبوده و نخواهد بود کل مرایای موجودات اگر در حین ظهور بشمس سماء قدم مقابل شوند در کل انوار شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از کل اخذ میشود فانظر فی الشمس ثم فی المرایا لکی تجد إلی ما یلیقک الروح سبیلا ابن نبیل مرفوع در اثبات امر الله بما ألقى الله علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه که از سماء مشیت ظهور

قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذكره قل اللهم إني أنت الهان الالهين لتؤتيني الألوهية من تشاء و لتزعن الألوهية عن تشاء إلى آخر و كذلك قل اللهم إني أنت رباب السموات و الأرض لتؤتيني الربوبية من تشاء و لتزعن الربوبية عن تشاء إلى آخر با آنکه سلطان وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت را بهر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد خداوند قادریکه مقام الوهیت و ربوبیت که اعلی مقامات است اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از هیکی قمیص اسم خود را نزع نماید یا آنکه حلوی را بمر تبدیل فرماید سبحان الله عما يتوهمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه اینه علی کل شیء قدیر را چه معنی نموده اند و از یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء چه ادراک کرده اند ای عباد از او هن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از جهل و نادانی بفجر منیر علم ربانی توجه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که این نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سبل وهم بصراط یقین در آیند ای علی یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام تا از کدورات ایام و شبهات انام و اشارات غافلین و دلالات مغلین پاک و مقدس شوی و ابواب علوم نا متناهی ربانی بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسما حسنی مفتخر و معزز فرماید و در ساعت اخری از جمیع اخذ نماید و اینی أشکوا إلى الله من هؤلاء العباد لأنهم یظنون إلى بما عندهم لا بما عندی و یقاسون نفس الله بأنفسهم و کلماته بکلماتهم فو الذی نفسی نفسه لو یقطعن الیوم کل من فی السموات و الأرض و یقبلن إلى الله لیعلمهم من بدایع علمه ما یغنیهم عن العالمین و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده اند و عبد حاضر لدى العرش جوابهای محکمه شافیة کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی شبهات القاء نموده اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نا متناهی ربانی القاط فرمود بشبهات و همیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت إلى سراب بقیعة و لن یشرب من ماء الحمیم اگر

چه لایق نه که قلم اعلى بذکر کلمات اولی البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید ولكن نظر به تبلیغ رسالات ربانی مفری نه که شاید جاهلی ببحر علم در آید و یا گمگشته وادی غفلت و نسیان بیمن رحمن خرامد و اینه لیهدی من یشاء إلی صراط البها و اینه علی کل شیء قدیر و لكن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند و الا علیل غل و بغضاء را سلسبیل طاهر ننماید چنانچه الیوم اکثر اهل بیان جمیع ظهورات قدرتی و شئونات الهیه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذک ببعضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه إلا من فتح الله بصره و آیده علی أمره و أخرجه عن ظلمات الوهم و هداه إلی صراط العزیز الحمید و تمسک بأموری جسته‌اند که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافل‌اند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اطهر انور معرض گشته و رب معبود شعر من عابدیه خیر منه أن یا علی قل الیوم أنتم و معبودکم عند الله فی حد سواء فمن آمن منکم فقد آمن من فزع الأكبر و من أعرض فقد خرج عن صراط الله و إن هذا لهو الحق و ما بعد الحق إلا الضلال إیاکم إیاکم یا ملأ البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جائکم عن مشرق الأمر بسلطان مبین آیا گمان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عز باقی باکمام انفس ظلمانی مستور ماند لا فو الذی نطق فی صدری و بعثنی بالحق و أرسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای و ربی و لكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسئل الله ربه بأن یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند و لكن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود ننموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کل از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب درقدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیه میشد و لكن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حق تعالی ذکره



بر کلشی قادر بوده و خواهد بود البته اگر بخواهد بمجرد اراده‌ای ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و إنه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمایند و از أشجار لا یغنی و لا یثمر منقطع شوید این است از بدایع امر إلهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فمن أقبل فلنفسه و من أعرض فلها و علیها و إنه لهو المقدس عن الخلاق أجمعین. در شیطان تفکر نما که معلم ملکوت بوده در ملاً اعلی و در مدائن اسماء باسمااء حسنی معروف و بعد باعراض از اعلی رفیق اعلی بأدنی أرض سفلی مقرر گرفته کذلک یفعل ربک ما یشاء إن أنت من الموقنین از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد إذا تفکروا یا أولى الألباب کلشی در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کل حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علمیه‌اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده‌اند و چه مقدار حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتهاار یافته‌اند نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الارض باو عاکف شده‌اند و من دون الله معبود اخذ نموده‌اند و باین مرض مبتلا نشده مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده‌اند و از سلطان توحید اعراض نموده‌اند باری الیوم مظاهر کل اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند إلا من صعد إلی الله کذلک نقلی علیک لعل تطهر نفسک و صدرک عن کلمات العالمین و تسمع ما غرد الروح علی أفنان هذه السدرة التي أحاطت کل من فی السموات و الأرضین قل یا ملاً البیان تالله الحق لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدري و ما ظهر من سلطانی و جرى من قلمی برهانی ثم حجتی ثم دلیلی إن أنتم من المنصفین قل أنتم بأی حجة آمنتم بعلی من قبل حین الذی ظهر بالحق و جائکم بسلطان بین و بأی برهان صدقتم آیاته و أذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات أمره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و إن تقولوا إنا آما به بنفسه و اکتفینا بحجیته نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بین العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهیمن العلی العظیم و إن تقولوا بآنا آما بما نزل علیه من آیات الله العزیز الغالب القدیر فتلك آیاته ملئت شرق الأرض و غربها إذا

فاستمعوا لما يوحى عن شطر المقدس الذى يسمع من أرياحها ما سمع أذن الحبيب فى معراج القدس ثم أذن الروح فى سموات الأمر ثم أذن الكلیم على طور العز عن شجرة الله الناطق العزيز الحكيم و من دونهم قد ظهر هذا الغلام بسلطنة التى علت على الممكنات و يشهد بذلك ألسن الكائنات إن أنتم من السامعين ثم قل لرؤساء البيان أين كنتم حين الذى اضطربت فيه أنفس العباد و زلت فيه الأقدام و غشى الرعب قلوب الراسخين و قام على كل العباد من مذاهب شتى و ما استتصرت من أحد إلا الله الذى بعثنى و أرسلنى عن العالمين تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر بسلطانه اطمئنوا فى أنفسهم و خرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا أعرضوا عن الذى به ثبت إيمانهم كذلك كان الأمر و إنك كنت من الشاهدين و إنك ان لن تصدقنى بعد الذى شهدت بعينك يصدقنى كل الأشياء و عن ورائها لسان الله الصادق الأمين أن يا جمال الكبرياء بين الأرض و السماء غير اللحن لأهل الإنشاء ثم غن على أفنان البقاء على لحن عجمى منيع ليكشف أسرار الأمر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه كه جميع ناس بلغات عربيه مطلع نه و ادراك كلمات پارسيه اسهل است نزد اهل لسان. ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مینمائی موهوم مدان مقصود از جميع این اسامی عند الله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علیین عند الله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار سجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جميع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جميع از نفی محسوب میشود و بسا نفسیکه در اصیل از ابها سدره بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و كذلك بالعکس لو أنت من العارفين مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی مشاهده کن با کمال تزئین بشأنيکه جميع آنچه در جنت شنیده‌ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلك إلى أن یشاء الله در او موجود همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه میشود مع آنچه متعلق باو بوده كذلك یبدل الله النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو أنتم تفقهون. آیا نشنیده که ظهور قلم در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی که مؤمن مستقر نشود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقر عرش ارضی واقع شده که ابدا معروف نبوده و لکن الیوم مبغضین جمال رب العالمین خود

را از علیین محروم ساخته‌اند و در قعر سجین مقر گرفته‌اند و بزعم خود در اعلیٰ مقعد جنت ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند إذا بیشرهم قلم الأمر بعذاب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجلای من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایق‌اند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عز الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابدًا بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلا لعل الناس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه ما بین عباد مشهود مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده ننماید ابدًا قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقر سلطان عز تقدیس در آید لا زال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لنفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه ترابیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدریکه او را باینمقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال او را در اقل من آن از اعلیٰ مقر بقا بادی مقر فنا راجع فرماید و همچنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیط و قضایای محتومه آنسلطان احدیه لا زال بر کلشی نافذ بوده و اقل من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عما یظنون المتوهمون بسا لئالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربک الستار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کل حروفات اولیه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذک بسیار حیف است انسان در این ایام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کل من فی السموات و الأرض لأهلها ثم ادخل فی غمرات هذا البحر الذی لن یوجد فیہ إلا لئالی ذکر اسم ربک العلیٰ المقتدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از أفق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمین و من دون ذلک إن ربک لغنی عن العالمین ای بسا نفوسیکه الیوم در ابحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بافتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا به

برهان منوط گردد قل إن دلیله ظهوره و حجتہ نفسہ و وجودہ إثباته و برهانه قیامه بین السموات و الأرض فی أيام التي فيها اضطربت کل من فی ملکوت الأمر و الخلق أجمعین و ان لن تقدرن أن تعرفنه بما فصلنا لكم فاعرفوه بما نزل من عنده و كذلك قدر لكم فضلا من عنده و إنه لهو الفضال القديم قلم اعلى میفرماید ای علی یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر رب ارنی گو تا لا زال از مکمن قدس بیزوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بیمثال حضرت ذو الجلال فائز گردی یعنی لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش بتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشهود بما نطقت سدرة الطور اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکن الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین اینست شأن این ناس که لا زال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلا حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طی سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارتش فائز شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و همچنین در این ایام بصر منیر را بصد هزار حجابات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد بر آرند که آفتاب جهانتاب عز صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو و لا یظہرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن رب الأرباب در آیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع ننمایند غیر معبود را مفقود شمردند و ما سوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کل اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلى را مستتیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را أن یا علی دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و إن هذا لیغنیک عن العالمین و من دونه لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی ودع ما یأمرک به الهوی تالله الحق إن هذا الحبل المحکم الذی ظهر بین الأرض و السماء فمن تمسک به فقد نجی و من أعرض فقد هلك باری الیوم هر نفسی حق منبع را بدون او تعالی بخواد عارف شود و یا ادراک

نماید مثل آنست که از اکمه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لن یمكن أبدا دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علی بلسان بدیع پارسی کلمات ربانی را اصغاء نما و اگر تو نشنوی البته قدرت محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوند ندای او را و برنصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز اگر از شمال و هم بیمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند نقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دلیل بان سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کل شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظاهرة که چون شمس مشرقست مذعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا بآیات که بمثابة غیث هاطل از سماء غیب در کل حین نازل است کافر شده‌اند قل أتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظالمین و من دون این دو مقام ظهورات قدرتی و شئونات الوهیه که عالم را احاطه نموده بشانیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده إلا بان یکون معرضا بکله عن الله و أنبیائه و أصفیائه و أودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت نیاسوده و در کل حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسلطان لا یعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر افنان عظمت مرتفع نماید و مع ذلک این مشرکین بر جمال مبین رب العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین در هیاکل علیین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب

عز رب العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عده ای از اهل قلوب صافی و ابصار حدیده و انفس زکیه و اذان و اعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روائح قدسش از قمیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحق بر اریحه کلمه من تلك الکلمات لتهب رایحه الله المهیمن القیوم و لکن کل ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون أبدا إلا من شاء ربک العزیز المحبوب اگر چه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که

قلم و بیان هر دو از ذکر باز مانده و معذک انا نطعم العباد من مائده العلمیة الطریة الأبدیة القدیمیة الإلهیة لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فو الذی نطق فی صدری که هیچیک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلا در تورات و در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التوریة نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در اینصورت اگر امت او از مشارق احدیه ومظاهر الهیه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بآن متعذر شوند که معضلات کلمات الهی را إدراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجیل روح القدس بنفثاتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که إدراک آن هر نفسی را ممکن نه إلا المنقطعین چه که برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عز باقیه در رسائل فارسیه مسطور گشت فانظروا إليها لعل تجدون در این صورت اینطایفه هم اگر متعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحة بین السموات و الأرض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه رب الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده‌اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت بر کل من فی السموات و الأرض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کل آنچه در

دست ناس بوده ظاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کل ساقط میگردد مثلا در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده بعرفان نقطه بیان فائز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا ما لا شهد أحد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز أحد بالله العلی العظیم ای بندگان هوی بشنوید نعمات قدس بقا را و بمقرا عرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیاء که در علامات ظهور فرموده اند و أما نقطة بیان روح من فی لجج الأسماء فداء جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجاباترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند و بشأنی ذکر این ظهور عز احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیه را منوط بعرفان آن شمس عز باقیه فرموده و میفرماید که مبادا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجت شده اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و بآنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عز اسمه وعده فرموده اند معذک میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حق جل ذکره را مختار ندانسته پناه میبریم بحق از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته اند و آن جمال قدم از لا و ابداء مقدس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لن یحیط بعلمه أحد و انه بكل شیء علیم و میفرمایند من اول ما یطلع شمس البهاء الی أن ینغرب خیر فی کتاب الله عن کل اللیل إن أنتم تدرکون ما خلق الله من شیء إلا لیومئذ إذ کل للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و إنکم أنتم ذلک

اليوم لا تعرفون و من يكن لقائه ذات لقائى لا ترضوا له ما لا يرضى نفسى لنفس إلى آخر قوله عز و جل. ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه بشنو کلمات بالغه ربانیه را که تصریحا من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاً بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده‌اند بقوله عز و جل من أول ما تطلع شمس البهاء إلى أن یغرب خیر فی کتاب الله إلى آخر بیانہ جل و عز که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی الله تفسیر ننماید معذک کل بحجاب نفس و هوی از ادراک شمس بهاء محتجب مانده و بما أمرهم الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریر این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده‌اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عز صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده‌اند و رتبه شمس ادعا نموده‌اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نص فرموده‌اند که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شبیح اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل أن یا شمس المرایا أنتم إلى شمس الحقیقه تنظرون و ان قیامکم بها لو أنتم تتبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرکون و تحتجبون عن الماء و تسئلون عما أنتم به قائمون. حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیه‌اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینمایند چنانچه آیات عز صمدانی که از ظهور قبلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهارشان او از آیات الله بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شمس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و همچنین میفرماید فإن یوم ظهوره أعلى الخلق مثل أدناه و إن أقربکم من یؤمن به و لا أنساب بینکم و لا افتخار إلا بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاى خلق از ادنی بین یدی الله مذکور چقدر از مظاهر علیین که بسجین راجع شده‌اند و چه مقدار مطلع لا که



بمقر مظهر الا وارد شده و همچنین بجناب اقا سید جواد میفرماید لأشكرن إلیك ان یا مرآت جودی عن كل المرایا كل بألوانهم إلی لینیظرون ملاحظه نمائید که از مرایا كلها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال یشکر حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآت لأنه ینظر إلی بما عنده لا بما عندی. باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیت و ربوبیت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس ربانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند الله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده إیاک إیاک یوم ظهوره أن تحتجب بالواحد البیانیة فإن ذلک الواحد خلق عنده و إیاک إیاک أن تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فإنها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که درحین ظهور مبدا بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعداز نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدم نبوده معذک میفرماید که باین نفوس از حق محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمائید حال انصاف دهید ای اهل بیان باین بیان اصراحتم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فو الذی أید الروح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کل کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لا یزالی این است که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسم بشمس عز صمدانی که الیوم از افق قدس ربانی اشراق فرموده که ذکر آنسلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیه و یا عبودیه هر دو در آنساحت یکسانست و در سنگ که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متنبه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدریکه این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن یعترض أحد علی أمر الله إلا کل معتد أئیم اگر ناس از بعث اسماء مطلع میبودند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمینمودند این است که بعضی از ناس اسما مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونتشان ابدًا از سجن

نفس و هوی عروج ننموده رب حکمة لا يعلمها إلا الله و رب شهرة لا أصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه إلا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب: **﴿إنک لن تستطیع معی صبراً﴾** مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه أحد إلا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند إذا فاشهد و قل سبحان الله أحسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسما در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن أمسکنا القلم إلى أن یشاء الله و إنه مبین کل أمر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کل اشیاء مکمن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضئی شده مع ذلک ناس باسمى از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بیمثال ذو الجلال محروم گشته اند قل تالله الحق بإرادة من قلمه خلقت بحور الأسماء و ملکوتها إن أنتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفا من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یکون لیقدر و إنه لهو السلطان الملك المقدر العزيز القدير تالله إذا بیکی لنفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرفیق الأعلى و ینوحن فی أنفسهم و یصیحین فی کینوناتهم و لکن الناس هم فی غفلة و هم عظیم و بشائی اهل بیان تنزل نموده اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شد و معذلک از اونمی پذیرند اینست شأن اینقوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقاء نجوید ابدا باین فیض اعظم فائز نشود اینست که نقطه بیان میفرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود إذا تفکروا فی ذلک یا أولى الأبواب فو الذی قام بنفسه اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سئوال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و لکن الناس لا یسمعون و همچنین میفرماید قوله عز ذکره فإن مثله جل ذکره کمثل الشمس لو یقابله إلى ما لا نهاییه مرایاء کلهن لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدهم و ان لن یقابله من أحد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا. حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربانی

مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند معذک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشموس التي يطوفن فی حولها شمس لا يعلم عدتهن أحد إلا نفس الله العالم العليم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه لِنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عز صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و همچنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر حرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدریکه بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند و باسمى از اسماء و یا بذکری از انکار و یا بمرآتی از مرایا تمسک جویند این هذا إلا ظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده‌اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لِنفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان حجت و دلیلی که ایمان کل عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجین قهر و هاویه نفی و جحیم اعراض مقر یابد چنانچه اکثری از نفوسیکه الیوم خود را بر رفراف ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کل حین بعذاب بدیع معذبند و لکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فو الذی أنطقنی بثناء نفسه که ابدًا کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس التي ربيناها فی هذا الأيام و علمناها فی کل الأحيان کلمات الرحمن كما يعلمون أهل الهند طیورهم قام علی و حارب بنفسی و أعرض عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین کفایت نموده بر قطع سدره الوهیه ایستاده فلما مره الله و ظهر ما فی قلبه إذا قام علی المکر بشأن لن یقدر أحد أن یحصیه إلا الله الملك العزیز القدیر و مفتریاتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اول

دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمة علی کل من فی السموات و الأرض نسبت داده و معذک در مقر خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کل در سبیل و هم سالکند و در بحر تقلید سابق فو الذی نفسی بیده که اگر اقل من یحصی ناس را با بصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب نمینمود و لکن از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حق را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نباء عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی کلماتهم التی تحکی عن أنفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یکون من العارفين. قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس و همیه را ادراک مینماید و الیوم رؤسا بیان بهمان ادله که پستترین اهل فرقان بر حقیقت خود استدلال مینمودند بهمان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون مثلا حکم وصایت را که ظهور قلم بالمره از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلعند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود فرموده اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کل حین بفرست مرایاء ممتنعه و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلن منک و در جمیع الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاء فلینظر الیهما و یکون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار ولی خلق شده و میشود در بئر بغضاء انداخته اند و در کل حین احجار ظنون از کل جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیت نموده که شاید غل الله در انفس ضعیفه القاء نمایند این است شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم الله لاسم الذی یکون أبغض الأسماء عند الناس بأنه رب لکم أو بالعکس لیس لأحد أن یقول لم أو بم لأنه جل و عز یحکم ما یرید و لا یسئل عما أراذ و إنه لهو المقتدر القدیر و در این ایام رسائی در رد حق بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته اند قسم بافتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل أحقر لو أنتم تعرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر

معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم نمائید و حال حق بشأنی تنزل نموده که از اطراف متتابعا از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلا نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او باینمقام تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید و لکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده اند اولاً بگو ای سائل نسئل الله بأن یوفقک و یؤیدک بشأن تعرف کل شیء فی مقامه و تنقطع عن کل الإشارات و لن تشهد فی الملک إلا تجلی أنوار التی أحاطت العالمین و یحو عن قلبک کل الأذکار و تقوم علی ثناء ربک العزیز المختار لأن فی مثل ذلک الیوم لا ینبغی لأحد أن یلتفت إلى شیء عما خلق بین السموات و الأرضین هل ینبغی لنفس بعد إشراق الشمس فی قطب الزوال أن یشغل بذكر النجوم أو یسئل عن السراج و لو یکون سراجا منیرا لا فوجه الله المشرق المقدس العزیز المنیر دع کل الأذکار عن ورائک ثم تمسک بهذا الذکر الذی ظهر بالحق و ینطق فی کل شیء بأنه لا إله إلا أنا العزیز العظیم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عز اعلی و اولاً بدان که کل شیء بکل شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلک فی کتاب ربک الذی لا یضل و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حق قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت باری عجز لا زال شأن خلق بوده و حق منبع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الارض را قطعه‌ای از یاقوت رطبه حمرا فرماید و بحرفی کل را بحجر راجع نماید فتعالی عما أنتم ظننتم فی قدرته و تظنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کل شیء عند الله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو أنتم من العارفین ای قوم ندای طیر بقارا از رضوان اعلی بشنوید و رحیق الطف ارق اصفی از انامل قدس بهاء بنوشید و از کل ما سوی الله غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدس گردند زینهار

قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجار و شبهات اشرار میالائید چه که الیوم بکل حیل و مکر ظاهر شده‌اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهبت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید ولکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده‌اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس نمائی تبدیل کلشی را در کل حین بکلشی مشاهده نمائی و من فتح الله هذا البصر انه من أولى الأبصار لدى المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لا زال مقدس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجابات اراده نماید ملیک من فی لجج الله نهایات را ادراک نماید ابدا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجابات اسماء و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعز أمنع أرفع أقدس أبهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مردود بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله: **(اقتربت الساعة وانشق القمر)** سؤال نموده بگو آن یا ایها الناظر إلى الكلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کل من فی السموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسیکه غیر الله را ولی اخذ نموده‌اند

و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولی بقمر و از نبی بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر و هم منشق شده إذا قل فتبارک الله أقدر الأقدارین حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تكونوا من الذینهم یعرفون نعمة الله ثم ینکرون و ایکاش این ناس باین ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده‌اند مطلع میشدند قسم بآفتاب عز صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادعای علم نماید کذب برب البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین الناس اشتهاه یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جل جلاله را احدی ادراک نموده و این عبد اصل امر را از کل مستور داشته لحکمة لا یعلمها إلا نفسی العظیم الحکیم فو الله فعل بموجده الذی خلقه بنفحة من عنده ما لا فعل أحد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عز احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نمی‌مانند و ما سواش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداد ادراک ننموده‌اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسیکه بعد از استماع کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطبا للعظیم فإن الأمر قد رقت عن الحدودات أنت تصفی عبادا حین ما تجلی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی أجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشهداء و المقربین و لعمری لو تحضرن بعدد کل شیء لأجعلنه و لا ینقص عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء و لکن تری ینبغی لتلك الدرجة العصمة الكبرى و لم یکن العصمة بما تری عند الناس احتیاط أنهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداء ألسنت بربکم ما قالوا بلی و إن الله لم یقل لأحد إلا بمظهر نفسه فی کل ظهور انتهى.

و بعد از این بیان که اصرح کل کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم افخم الیوم کل ناس فی ای رتبه کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدانی موقن شده اند ای عباد الله بشنوید نداء الله را و اذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان ظاهر نموده تا بیان ابدع لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فئه در کدام قول صادق بوده اند هزار و دویست و شصت سنه بختم ظهورات قائل بوده اند و بهمچنین یکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک جسته بشأنیکه منکرین این اقوال را کافی میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جل ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر عز احدیه لم یزل طالع و لا یزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کل توهم بوده و خواهد بود معبودهم هوائهم و مسجودهم او هامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه در دست این فئه بوده غیر حق بوده معذک متصلا بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فئه بذکر وصایت قبل میخوانند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عز صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلی الابهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقل من حین اصطبار مینمود از اهل نار عند الله محسوب میشد خرق کنید حجابات وهم را و بسماء عز ابهی رجوع نمائید و اگر میخواهید حق بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار حق از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقراء لدی بابیه و عجزاء عند حضرته و فقداء لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی " منتهی جد و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کل بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالمتر از آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل نیست " انتهی.



این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج ننمائید معذک الیوم مشاهده میشود که کل باحتجاج بر خواسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسماء حسنی موسوم نموده معذک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عز ذکره " او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهی.

و نظر باین کلمات محکمه الیوم کل محتاطین در این امر اقدس در نارند لا شک فی ذلک و قوله عز ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افنده شماسست باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده‌اید " انتهی

و قوله تعالی: " در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نیماند الا مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است " انتهی

چنانچه الیوم کل ممتحن شده‌اند و اکثری از بریه از سلطان احدیه اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و همچنین بامثال این کلمات از سلطان عز لا یزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کل اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند معذک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کل باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبیل و هم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کل بقدم اول راجع شده‌اید باری حق لم یزل مختار بوده و لا یزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و إنه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم فو الذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم أعظم من

أن الذى ينطق فى كل شئ بأنى أنا الله لا إله إلا هو أراد أن يثبت لعباده بأنه يكون مقتدرا بأن يبدل إسماء من أسمائه بعد الذى يكون ملكوت الأسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقة من خشيته و لاهوت العما منقادة لحضرتة و منجعة بإرادته و بدئت بأمره و يرجع إليه اين است شأن اين خلق نا بالغ نا قابل مقتدريكه كل اسماء خلق شده باراده او و كل صفات ظاهر شده بسلطان مشيت او و اهل ملاً اعلى طائفند حول او بايد استدلال نمايد بر اينكه قادر است از نفسى قميص اسمى از اسماء را انتزاع فرمايد و مع آنكه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مريبين در قدرت سلطان يفعل ما يشاء و اين ظهور ابداع امنع اعلى يد الله را مغلول دانسته اند ولو بلسان اقرار ننمايند بذلك يشهد لهم لسان المختار و لو هم ينكرون قوله جل ثنائه إذ عند الخلق لم يكن إلا كلمات ما اطلعوا بمرادك فيها و لذا قد احتجبوا اليوم عن ظهورك انتهى.

اینست که اليوم كل بكلمات بيان از منزل آن محتجب مانده اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بيان مرقوم فرموده اند که مراد الله را از کلمات او از حرف حى که تلقاء وجه بوده سؤال نمائيد چه که شما عارف بمراد الله نيستيد و حرف حى مذکور جناب آقا سيد حسين بوده و هو استشهد فى سبيل الله مولاه و فائز نشد نفسى بلقاء او تا از معانى کلمات صمدانيه استفسار نمايد و مقصود از اين بيان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معانى کلمات الهيه نبوده و نيستند و چون ظهور مبين قريب بود لذا سيد مذکور بمقر اعلى ارتقاء جست تفکروا فى ذلك يا اولى الأفكار و قوله جل ثنائه و إن كلما ذكرت لك فى مقام الاستدلال رشح من طمطم الظاهر و إن أردت سر الفؤاد بحكم طلعة الباطن لا تشير إليه الإشارة و لا يوارىها الحجابات الله نهاية و لا يحتاج أحد بذكر دليلها لأنها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عما يصفون " انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره بآن ساحت عز احديه سبيل نه اعزازا لحضرتة و اخبارا لصفاء کينونته و لطافة انيته مع ذلك بعد از آنکه بكل ظهورات الهيه و تمام شئونات احديه شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از کل جهات سهام کين بر جمال مبين رب العالمين انداخته و أول من رمانى هو الذى حفظته تحت جناحين فضلى و

ربیناه تحت عبی و علمناه فی آیامی و هو الذی قتلنی بسیف الإعراض و سفک دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و أنکر آیاتی بعد الذی کان خاضعا لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حق الله فی حقی و حارب بنفس الله فی نفسی و أفتی علی قتلی فی الظاهر و لما منعه الله بسلطانه و أظهر خفيات قلبه علی الذین هاجروا فی سبیل الله إذا قام علی الافتری و ارجع فعله و ظلمه إلى نفسی المظلوم اطمینانا من الذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت أراضی القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملكوت من أقواله و بکت سكان مداين البقاء من إثمه و هو یضحک فی نفسه كأنه ما ارتکب فی الملك شیئا تالله إذا بیکی کل شیء و لکن إنه لا یكونن من الشاعرين فسوف یعلم حین الذی یأتيه الموت و یدور عیناه من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عما فعلت إذا یضرب علی فمه طین الهاویة و كذلك قدر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدير قوله عز شأنه فسبحانک اللهم یا إلهی إن تقل قد عفوت عن البیان و من فیہ فإذا کل فی غفرانک و رضائک و إن تقل لا فاننی أنا الآخذ بأذیال جودک و المستشفع إلیک بنفسک " انتهى

و شکى نبوده که ذات قدم تکلم نمیمايد مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در آن بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و مافیہ را بنعم و آلاى سلطان بقا در ظهور اخرى منوط فرموده اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشأنی ضرر بر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کل من فی الملك أقلام و جمیع من فی السموات و الأرض راقم البتہ از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش میشمردند فلعنة الله علی الظالمین و المشرکین و معذک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند قرب تالی البیان و البیان یلعنه و رب عامل فیہ و العمل بیرء منه و رب ذاکر و الذکر یفر منه اعادنا الله و إیاکم یا ملأ الموحدين من هؤلاء و شرهم و مکرهم و خدعهم و همچنين در مناجات یا ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند فأسئلك اللهم بغنائک عن کل شیء أن تقبلن البیان و من فیہ فاننی قد سمیت کلما قد ظهر منی ذلک الاسم و جعلت کل ذلک کتابا و ورقا من أوراق الحدائق إلیک إن تقبلنه یا محبوبی فإن ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و إن تردنه یا محبوب فإن ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک " انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثم ویل لهؤلاء تالله ما یمرّون هؤلاء علی شیء إلا و إنه یستعید بالله منه و یدبر عنه و بلسان سره یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجة آمنت بظهور علی قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علی لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلك الإیمان ما کان إیماناً حقیقاً بل کان شبها و لو کان علی التحقیق ما کفرت بالذی به حقق رسالة کل رسول و بعث کل نبی و إیمان من فی السموات و الأرضین ترجمه این کلمات امع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصا لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوس از آایش نفس و هوی پاک شده بسماء عز بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یدهی من یشاء و إلی جماله المقدس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیء مگر آنکه آن شیء بلسان سر میگوید ای مشرک بالله بکدام حجت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده‌ای و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این ظهور کافر شده‌ای قسم بأفتاب عز تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده‌ای و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده‌ای از روی حقیقت نبوده بلکه شبخی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الإیمان فی الإیمان و رجع الشیطان إلی مقره فی أسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقق شد رسالة کل رسل و بعث کل انبیاء و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمدانی ممنوع نگردید ای علی اگر چه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحق شوی و از کل ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه قلبت بحجبات غلیظه محتجب شد و بصرت بسبحات لا نهاییه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرا بقلوب دیگر در این کلمات متوجه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظل خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و أحاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعل یأخذک نفحات آیام الله و ینقطعک عن العالمین بیانه جل إحسانه لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرایا کل مرآت

علی قدر ما تجلت لها بها من نفسها إليها فإذا يستدل عليها كل بها قائمون و لو يرفع عنها آية التي قد تجلت لها بها فيها فإذا لم يكن في المرآت من شيء يدل على الله كذلك إذا يرفع الله ما يرفع لن يحكم من بعده بآيات أفئدة الناس و لو أن كلهم يقولون إنا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله عليهم بما هم فيه ينطقون اي مدهوشان خمر او هام بشنويد ندای رب علی اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدره امریه الهیه احجار ظنیه بغضیه میندازید و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعه رب الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کل مرایا مدل و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کل بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلی فرموده باقی نمیماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشائی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلی از انوار اسم انورش صد هزار مرایا مستضئی و مستور و مستنیر میشوند و از یک تجلی اخذش کل بحدود نفس خود مردود اعتراض نمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست؟ ای بیخبران سر از نوم غفلت بر دارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است اقتضاء نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فو الله لو کان الأمر ببیدی ما أظهرت نفسی أبدا ای صاحبان بغضا قسم بافتاب فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود هر گز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارند از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم از قدام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح البهاء در صدرم نداء فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار نداء الله را استماع

نمائید حتی از شعراتم میشنوید بأنه لا إله إلا هو و أن هذا الجمال لبهائه لمن في السموات و الأرضين و لو كان هذا ذنبی تالله هذا ليس عندي بل من لدن من أرسلني و بعثني بالحق و جعلني سراجا للعالمين ای قوم فو الله رایحه صدق از کذب بسی واضح و معلوم است میسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسندید آخر قدری تامل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن کبری چه بود و چه خواهد بود فتأملوا یا ملاً الغافلین یا قوم فاستحيوا عن الله و لا تشکوا فی أمره و لا تسئل الدلیل عن الشمس و إشراقها لأن دلیلها هو ضیائها و أنوارها و إنک لا تکن مریبا فی ظهورها لأنها أشرققت و لا مرد لها بل فاسئل الله بأن یفتح بصرک لتدرک أنوارها التي أحاطت الکونین قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسک علی جبینی البیضاء بخط أبهی أن یا ملاً الأرض و السماء إن هذا لهو المحبوب الذي ما شهدت عين الإبداع مثله و لا عين الاختراع شبهه و إنه لهو الذي قرت بجماله عين الله الملك العزيز الجمیل حدیث قبل است که صفحه ای از توریة در دست یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست داری؟ عرض نمود توریة حضرت فرمود بگذار آنرا اگر میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب الهی که امر کل از نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز و لکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفات محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده جایز نه فویل لکم تقولون ما لا تشعرون و تحسبون أنکم مهتدون کما یظنون ملل القبل و بذلک یفرحون تالله لا عاصم لأحد من أمر الله إلا بأن ینقطع عن کل من فی السموات و الأرض و یتوجه إلى الله المهیمن القیوم نظر را مظهر ساخته تا جمیع اشیاء را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را از افق قمیص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائید و از جمیع این براهین گذشته در میرزا أسدالله که نقطه اولی باو خطاب فرموده ان یا مظهر الاحدیة چه میگوئید؟ حال انصاف دهید کسی که محل ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابو الشرور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرآت از او نفی نموده بر فرض جواز آن حال اگر نفسی نقطه قمیص قبول را از مرآتی از مرایا انتزاع فرماید چه اغراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شد که این نقطه مشهوده و کلمة جامعه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم

بهمان حجت و برهان که از ظهور قلم کلمات ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشته‌اید حال بهمان حجت و برهان ناظر شوید و بخواهید این رأیتم لا تکفروا بالله الذی خلقکم بأمره این آنتم من المنصفین و همچنین بمیرزا أسدالله میفرماید آن یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و همچنین در رساله جعفریه که مخصوص او از اسماء هویه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورة ما نزل لحضرت الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالنور الصمد اسم الله الدیان الواحد لله الواحد المعتمد و بعد میفرماید جل ذکره آن یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد أودعناک و آتیناک عزا من عندنا إذ عین فؤداک لطیف تعرف قدره و تعز بهائه و بعد میفرماید عز قدره آن یا اسم الأجل لا تنظر إلى ذلك الحق إلا بمثل أغنام یذهبه راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس صمدانیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا إليه و این بنده نظر به اختصار ذکر ننموده ای اکمه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بآن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده‌ای چنانچه دیان را دنی میگوئی و فرد الاحد که از اعظم اسماء الهی بوده ابوالشورر نامیده‌ای و مع ذلك اعتراض بر سلطان یفعل ما یشاء نموده‌ای حلو مر شود و یا مرآت حجر گردد با اینکه أسدالله انکار حق ننموده و حین ورود مدینه الله بین یدی العرش حاضر و بآنچه اهل بیان در آن یوم بآن مقرر بودند اقرار نموده و مع ذلك ورد علیه ما ورد بلکه اکتفاء باو وحده ننموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب مستقیظ موجود ملاحظه نمائید قسم بأفتاب معانی که در آن کتاب بر کل مظاهر احدیه فتوای قتل داده با آنکه حکم قتل بالمره از بیان و اهل آن مرتفع شده بنص منزل بیان یک دو افتراء بآن بیچاره زده‌اند و حکم قتل جاری نموده‌اند من غیر إذن الله و رب مقتول شعر منه خیر من ألف فأتلیه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و مبرهنی وارد و بقتلش قیام نموده‌اند مع ذلك باطراف نوشته و چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که شاید غل و بغضا در صدور بعضی از متوهمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و له تحت ظلال اسمه البصیر عباد یشقن الشعر بالشعر و لن یمنع أبصارهم حجبات العالمین و هم چنین بسید ابراهیم میفرماید عز ذکره آن یا خلیلی فی الصحف أن یا ذکری فی الکتب من بعد الصحف أن یا اسمی فی البیان إلى آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال

بأبو الدواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینماید که بذكر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و بذكر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متسم شده به أبو الدواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس مشیت الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کل حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلك إلا المنقطعون كذلك یحو الرحمن ما یشاء و یتب و عنده أم البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حق معرض گشته‌اند بلی این انکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامیکه از حصن امر الله خارج نشده‌اند و إلا لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة میتة و از این گذشته کل اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهد بود چه که کل اشیاء بکینونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لا یزال چنین خواهد بود فو الذی تغرد بالعز و البهاء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هر آینه در هر ذره‌ای از ذرات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر قل یا ملأ البیان أنتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد غنائی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عما خلق بین السموات و الأرضین مع ذلک بأوهن اسماء الیوم تشبث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم حول امر الله طائفند با کلمات من أتخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیا میزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر جمال قدم بمجرد و هم ضرر وارد نیاورید قسم بحق که اهل هر ملتی از ملل قبل اگر در احتجاب خود از مظاهر عز باقیه بمعاذیر نالایقه متعذر شوند شاید و لکن از برای اهل بیان هیچ حجت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشأنی که کل بیان و مانزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حق و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات



تمسک جسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما تحرک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عز صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد او لا اینکه قائل این قول حق جل ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده و خواهد بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم إنيك أنت إلهان الإلهين لتؤتین الألوهية من تشاء و لتنزعن الألوهية عن تشاء إلی إنيك علی كل شئ قديرا قل اللهم إنيك أنت رباب السموات و الأرض لتؤتین الربوبية من تشاء و لتنزعن الربوبية عن تشاء إلی آخر ما نزل. حال میگوئیم در این کلمه جامعه که از سازج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه میگوئی؟ اگر حق جل و عز را ثابت دانسته‌ای سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البته قادر است بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکری است که کلیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته‌ای و قدرت محیط را انکار مینمائی پس چه میگوئی در میرزا أسدالله که بنص صریح در باره او میفرمایند أن یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من یظهره الله جل اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عند الله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان من یظهره الله اقوی است از کل من فی البیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بود یانه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو امتناع و سمو ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده‌اند ابو الشرور نامیدی و برقتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحده شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حق اعراض نمود لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من یظهره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عند الله بوده بنص قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتی از مرایای لا یحصی از حق اعراض نماید فبهت

الذی کفر فو الله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توفیق وحید اکبر و رقاء بقاء بأبدع نغمات تغنی فرموده فیما روحا لمن یسمع و یکون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانه عز بیانه فو الذی خلق الحبة و برئ النسمة لو أیقنت بأنک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الإیمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت إلا له و لو علمت أن أحدا من النصارى یؤمن به لجعلته قرۃ عینای و حکمت علیه بالإیمان فی ذلک الظهور من دون أن أشهد علیه من شیء " انتهى.

میفرماید قسم بمقتدریکه شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمیآوری بآن مشرق آفتاب حقیقت هر آینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده‌ای مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هر گاه بدانم یکی از نصاری موفق میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هر آینه میگردانیدم او را قره چشمهای خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان من دون اینکه ملحوظ شود از او امری حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کل وجود را احاطه فرموده که درباره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته‌اند و معذک این همج رعاع ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقا لكم یا ملأ الغافلین فو الذی جعل الیوم دلیلہ نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کل من فی البیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هر آینه اسماء کل از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یمحو الله ما یشاء و یتثبت و عنده أم الكتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مستور است نشنیده‌اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض می‌شمردند و طاعتش را اطاعت الله میدانستند و اشتهاش اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عز تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و همچنین یهودای اسخر یوطی که از حرف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کل حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح

منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کل بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه إلا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقر عرش باقیه ملاحظه کنی فو الله یا قوم مطلع نیستید و بمجرد و هم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیعه الهیه را و در امر الله تجری ننمائید و خود را بعذاب لا منتهی معذب مسازید و از بحر اعظم مواج بسراب بقیعة خود را مشغول نکنید و از شمس عز باقی بظل فانی قانع مشوید بیان حق را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علمه عندنا لو أنتم من العارفين از سلطان مسمی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمایص اند یلبسها علی من یشاء فضلا من عنده و ینزعها عن یشاء عدلا من لدنه و لا یسئل عما یفعل و إنه لهو المقتدر القدير و الیوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند فو الله أقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمی نمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده اند بلکه بقمیص اسم او تعالی شاعنه عارف شده اند چنانچه ایامی نگذشته و بنفسه لنفسه ظاهر شده او را نشناخته اند و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص فرموده اند یعنی اسم اعلی باسم ابھی تبدیل شد و احدی عارف بان نشده إلا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعدوا إلى الله بکلهم إلى أن دخلوا مقر عز کریم أولئک أولیائی تحت ظلال عنایتی و ینزل علیهم سکینة من عندی و هم علی سرر الاستقلال هم مستقرون أولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکئون و إلى طرفی ناظرون علیهم فی کل حین بهائی ثم رحمتی و عنایتی ثم فضلی و إفضالی و كذلك اختصهم الله لنفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل رب الأرباب در ظل قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید این است نصایح قلم امر فمن سمع فلنفسه و من أعرض فلها و إنه لمقدس عن العالمین و ای کاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربانی و تسنیم مکرمت سبحانی

محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن تعرف ایا من ای و اگر قلبی از کوثر بی زوال سلطان لا یزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنة ستین اول ظهور الله است معذک و مع اینکه حق حال بنفسه و کینونته مشهود و از آفق اننی أنا حی فی الأفق الأبھی ظاهر و طالع مجددا ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بیزوال ذوالجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام: ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل قصد این دارند این گل پاره ها کز حسد پوشند خورشید ترا بگذارید این اقوال لا یغنیه را و باصل امر و ما حقق به الأسماء ناظر شوید ظهور قلم میفرماید: اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هر آینه ذکر مشیت نمی فرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما أراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادل پستترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدل شده اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الغافلین. باری ایام ظهور است و حق چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آنرا قسمت نماید و اگر میگویند در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طائف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابدایا کم أن تجعلوا الله وزیرا أو نظیرا أو ضدا أو ندا أو وصیا أو قرینا أو مثالا و در بیان این اسامی و ما حدتکم به أنفسکم جمیع را محو فرموده اند اینست که ذکر مرایا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آنهم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیه بر قلوب غبره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات ظاهر شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فو الله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفس نبوده چه که هر نفسی که باقل عما یحیی ببصر معنوی فائز شده البته انوار شمس ابھی را که در کلشی علی هیئته انه لا إله إلا أنا العزیز الحکیم تجلی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله إذا بیکی قلمی و أناملی ثم عینی و قلبی و کبدی و عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا

بآياته و أنكروا فضله و أفتوا عليه بعد الذي ظهر بكل الآيات و الحجج و العلامات فو الله فعلتم ما لا فعل أحد من ملل القبل و ارتكبتن ما شق عنه هيكل العظمة رداء الصبر و لكن أنتم تمشون على وجه الأرض كمن لا ذنب له فأف لكم يا ملأ المشركين تالله يا قوم أن في الكذب روايح و كذلك في الصدق لو أنتم تطهرون قلوبكم و أسمائكم و تستنشقون لتجدن رائحة الله المهيمن القيوم قلم متحير است كه چه ذكر نمايد و حال امر بمقامی رسیده كه ساذج رومی كه اگر محل خطاب ابهی كلمات عالمين واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی كلمات مشغول شود كه چگونه میشود ذنب راعی اغنام شود بگو ای فقیر بی صبر اولاً راعی را نشناخته‌ای و ثانیاً سالها ذئاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراك نموده‌اید كه متابعت قومی مینمودید كه صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عند الله ارجح بوده چه كه بفتوای آن ذئاب مظهر رب الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة الله عليهم و على اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود و بعد از ظهور و توقف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده‌اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حكم را جاری كن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات كلمات اهل حجابات مطهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران نمائید آن یا قلم القدم دع حینئذ ما أردت أن تذكره لعباد الله ثم اذكر أخيك الذي حارب بنفسك و جادل بآيات الله ليكون ذكری للعالمين لعل يفتح بذلك أبصار الذين أرادوا الوجه في العشى و الإشراق و ما زلت أقدامهم في هذا اليوم الذي فيه التقت الساق بالساق فو الذي نفسی بيده كه بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شده كه ذكرش ممكن نه تا آنكه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سید محمد اصفهانی از بیت الله و حصن حبه خارج و بمقر دیگر مستقر و اخوی فو الله الذي لا إله إلا هو در صدد قطع سدره ربانیه بر آمده إلى أن أظهر الله خافية نفسه و اشتهر مكره بين المهاجرين و ارتفع الضجيج عن كل إناث و ذكور و صغیر و كبير و این عبد بالمره از جمیع گذشته خارج شد كه شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساكن شده و ابواب خروج و دخول بر كل مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منكر در نوحه و ندبه مشغول فو الله لن يقدر أحد أن يذكر ما ورد علينا و لن

یستطیع أن یسمعه أحد من المحبین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و همچنین دراهم معدوده که از دولت علیه میرسید ما بین کل قسمت شده بعد کل متفرق شده در اماکن متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداء نفسی از احباب و غیره معاشرت ننموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بغض الله سبب و علت اتحاد این دو شده بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب نموده‌اند بسدره امر نسبت دهند. دیگر تفصیل بسیار و لکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البته شنیده‌اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا ناس از کلمات کذب فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه باو همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحق راجع نموده‌اند و همچنین رساله در رد الله نوشته که باطراف برده انتشار دهند فو الله الذی لا إله إلا هو بمثل صبیان بل أدنی تکلم نموده لو أنتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در رد الله نوشته‌اند کل مثبت این امر ابداع بوده لو کان الناس ببصر الله فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده‌اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع نموده إنما أشکو بثی و حزنی إلی الله إذا یتکلم لسان الله و یقول هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الأيام التي أحاطت المنکرین و هل من ذی انقطاع یعرفنی بعینی و ینقطع عن العالمین و هل من ذی بصر لینظر فی أمری و ما ورد علی من جنود الشیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی ببکائی و بما ورد علی من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یصد السیوف الرد البغضاء عن وجه الله الملك العزیز الجمیل أن یا قلم الأعلى قل تالله الحق ما استنصرت من أحد حین الذی حارب معی کل الملل و کان الله علی ذلک شهید و علیم و کلما استنصرت من أحد و نأمر به العباد هذا لم یکن إلا لبلوغهم إلی ذروة الفضل و من دون ذلک إن الله لغنی حمید. باری رسایل متعدده در رد سلطان احدیه نوشته‌اند تالله بطل بذلک أعمالهم و ضل سعیهم فی الدنیا و الآخرة و هم لا یشعرون و آنچه را سبب و علت اعراض ناس دانسته‌اند باین عبد نسبت

داده‌اند از جمله نسبت دنیا و این بر کل ذیشعور واضح بوده که این عبد در ما بین معرضین چون شمس واضح و لائح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و همچنین هیچ لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جد در قطع سدره رب العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهیم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال انه لهو الغالب علی کلشی بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعی جزع و فرع لا یحصی نمودند بیعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابداء بدولت علیه مطلب اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیره هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظا لانفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحما لانفسهم حکم بدا نازل حال کدامیک از این امور متعلق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند کذلک صفت لهم ألسنتهم الکذبة یقولون ما لا یشعرون و الله الذی لا إله إلا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلمان سؤال نموده و اخوی جواب نوشته بعد سید اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا أحمد نزد اخوی در بیت حکیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لا یغنیه بالآخرة متعذر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابداء نفسی شاعر نشد چه کل بحجبات و همیه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا مقدار معرضین معلوم شود و معذک بمنبع و مصدر علم ربانیه اعتراض مینمایند فو الذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابه که کل آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود و لکن عمت الأبصار أحجاب الوهم و الهوی و لذا لا یلتفتون إلا الذین جعل الله أبصارهم مطهرا عن الحجاب و هم ببصر الحدید فی کل شیء ینظرون ای عباد ملاحظه

نمائید که ضرر بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مبادا از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر فی الجمله شعور و بصر ملاحظه میشد ابدا ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کل مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من سعد إلى ذلك المقام یشهد بأنه هو الظاهر الباهر المشرق المضيء فی وسط السماء یحکم ما یشاء و لا یسئل فیما أراد و إنه لهو المقتدر المختار و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده اند حال در همین فقره تفکر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضر نفسی راضی نشده لا فو رب العرش لو أنتم تنصفون و قد کان نفس الرحمن فی فم الثعبان عشرين من السنین و معذک ابدا اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدا اظهار نمیرفت و یشهد بذلك کل من یعرفنی و کان علی بصیرة منیر بیست سنه اخوی نزد این عبد بود و احدی از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع بما فی سره و غلبه کمال شفقت در حقش معمول شد و یشهد بذلك کل الأشياء إن أنتم تسمعون و لکن چون ناس را مقلد و بی بصر یافته اند لذا باینگونه کلمات اراده نموده اند این فئه را از بحر البهور منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد باحدی معاشرت در این ارض ننموده و همچنین در ورود مدینه کبیره إلا من حضر بین یدیه و ما تحرک لسانی إلا علی ما یصعدهم إلى جبروت الأمر مع ذلك نوشته اند که نزد اهل سنه ما را راضی نامیده اند فو الله الذی لا إله إلا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنه و جماعت نسبت رفض حال نفسی خالصا لله بیاید صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار میدهم إذا ینادی لسان القدم من عرشه الأعظم و یقول لعن الله أول ظالم ظلم نقطة الأولى فی ظهوره الأخری و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و أشرك بذاته و ألد کلماته و أعرض عن جماله و کان من المشرکین فی ألواح الله من قلم القدس مکتوبا فو الله در هر وقتی از اوقات که در ارض طا و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق باطراف میرفتند چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده ما بین اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس خود مطمئن شده



از خلف ستر بیرون آمده اول کاری که بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عما ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عبد حکم قتل را که ما بین این فئه شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده البته بنظر بعضی رسیده از جمله سئوال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعه الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فی جوابه این است که سواد آن بعینه ذکر میشود و هو هذا: مقصود از نصرتی که در الواح منیعه ذکر شده معلوم احباء الله بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آنرا بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب و من دون ذلک ان ربک لعلیم و خبیر و آنچه حق جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز وحی صمدانیه و خزائن حب الهیه اند و لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات پس باید در مدیته قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیء نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده ابداء فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله بوده باری الیوم باید احبای الهی بشأنی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدایت نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابداء حق و احبای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بکلمه ای جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمتفرسین و عرفان بعارفین و حب

قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه که رضوان عز احدیه است وارد گردند و إلا آن سلطان قدم بنفسه لنفسه مستغنی از کل بوده نه از حب ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرشان ضری باو واقع کل از امکانه ترابیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحدا منفردا بر مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علو و دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک إلا کل ذی فطن بصیر " انتهى

مع ذلک آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحق تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کل واضح است که حق یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد أن یعترض علیه و معذک فو الذی نفسی بیده که اگر راضی بضر نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله إن أنتم تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور این کلمات نا لایقه مذکور شد چنانچه نسبت بظهور قبلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله بمحمد رسول الله إنما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون إلیه أعجمی و هذا اللسان عربی مبین حال نفسی در کل ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بماهم به یتکلمون. ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو أنتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جل و عز علما و جهال عصر اعتراضا علی الله بآن تکلم مینمودند حال هم کلمات را استماع مینمائید فو الله یا قوم انی لأکون متحیرا فی امری و ما ورد علی فیما لیت ما ولدت من أمی و إن ولدت ما رضعت و ما صرت کبیرا و لکن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثم اخرجوا الأحباب و لو یکون مرایاء السموات و الأرضین إیاکم أن لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادلها کناز الإبداع و لا خزائن الاختراع و کان الله علی ذلک شهید و علیم قسم بأفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند و لکن الله قضی ما أراد و أمضی ما شاء لا رادا لمشیته و لا

مرد لقضائه و إنه بكل شئ حكيم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کل بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد أحد من العالمین و از جمله نوشته که مقام شمسیه در ظل مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لنفسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آگهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلک باین عباراتیکه فو الله الذی لا إله إلا هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور و هم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فذاه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فو الذی أنطقنی بالحق و أشرفنی عن أفق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بكل اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بكل صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جل کبریائه: " الحمد لله الذی أنزل الكتاب علی عبده لیکون للعالمین سراجاً وهاجاً" حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا و الله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیه منیره شبهه القاء نماید فبئس ما هم يفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید أنا رب الأرباب و أنا الأرض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان الطف ارق اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عز ذکره قل تنزلت حتی قلت إننی أنا ذر و دون ذر مثل ما قلت إننی أنا رب و مریب کل ذی رب لأستغفرن الله عن کلّینهما و انی إلى الله ربی لمن الراجعین" انتهى.

حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس حمیم نوشیده‌اید و سبیل قدس مختوم دانسته‌اید درنار هوی محترق شده و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر نکرده‌اید و در یک حین در أمر مالک یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب نفس خود چنان محجوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مریب کل ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید آن جمال قدم خود را بکل اسماء نامیده‌اند معذک میتوا گفت که ذره فوق شمس است و یا تراب فوق رب الأرباب فأنصفوا أن أنتم من المنصفین فو الذی جعلنی مظهر ذاته ثم کینونته و عزه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشأنیکه دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را با اسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کل این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکل اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید إنه لیقدر و لیس لأحد أن یعترض علیه لأنه هو المختار و ما سواه فی قبضته الاقتدار لا إله إلا هو العزیز الجبار و دیگر آنکه کل خلق را مرایای لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مس کند آن مرایا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر مس نماید دون حب نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود ما بین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جل و عز ان الخلق مرایا لطیفه ان یمسها حب یجذب و ان یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین أمر ربه" انتهى إذا تفکروا یا ملأ الغافلین.

واین بیان را نقطه بیان جلت عظمته عموما فرموده‌اند اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سید جواد خطاب میفرماید قوله عز و جل که توئی آن مرآت اولیه که لم یزل از حق حکایت نموده‌ای و لا یزال حکایت خواهی نمود و همچنین او را علت اولیه

فرموده‌اند فو الله که این رتبه فوق کل اسماء است چه از ذات الله و کینونة الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حق رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علت اولیه حق را دانسته‌اند و همچنین در باره او نازل قوله جل ذکره إنا جعلناک نبیا علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حق اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کل اشیاء را در بیان بکل اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لن یعقلها إلا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کل ثابت مادامیکه در ظل حق مستقر باشند و بعد از خروج کل محروم و ممنوع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عز ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده" انتهى.

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفا من نمرود الظلم و فرعون الجهل و همچنین در جمیع مقامات از قلم عز نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته إلا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لا یزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فو الله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید بیقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سویکم که در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرمایند قوله عز ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبخ اوست که او میگوید" انتهى

معذک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظل مرآتند اگر مراد از این شمس که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه بیک تجلی از

تجلیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقل من حین مبعوث میشوند و من دون ذلك إن المرآت خلقت لأنطباع تجلی من تجلیات الشمس علیها إن كانت صافية و من دون ذلك يحكم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرایا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده‌اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کل این شمس موجود و یظهر منه فی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده ليشهد فی کل ذر شمسا ثم فی هذه الشمس شمسا ثم فی شمس الشمس شمسا بحيث لا نهاية لها و لكن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا یزل أقدام العارفين فیما لله یا قوم من هذا الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر أن یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه كفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمس مینماید لذا این حکم از قلم عز صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعدا للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فو الله جمیع این کلمات نظر بآن است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عند الله محسوب شود من شجرة التي ینبغی لها أن تقع و تلقی فی النار إلا بأن یتوب إلى الله و یتستغفر عما فعل و یكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه بر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریه از لسان مجعوله کذبہ شرکیه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابدع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمه اننی انا حی فی افق الابهی بین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لم یکن ابدا لان ما دونه مخلوق بالمره و منجعل بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیته و خلقه و بریتة و عباده هل یكون فوق شأن الله شأن لیشتبہ احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الذی لا له فوق و لا تحت و لا یمین و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیتة و الاشیاء لا من مثال بارادته و انه لخالق کل شأن و منزل کل امر و یتحقق لدونه بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه لهو المقدس المنزه المقدر المطاع. ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمال وارد نیاورید آنچه را که در کل الواح

ممنوع شده‌اید تا الله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کل من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربانیه که بر اعلی سدره عز احدیه تغنی میفرماید و این است قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساریست و این است مخزن لئالی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لا یزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم نمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویهانموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فو الذی تفرد بالقدرة و الاقتدار که در کل لیالی و ایام مثل آنکه معلمین اطفال را حروف هجائیه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و میرهن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در ما بین سموات و ارض باننی اما نفسه و ذاته و روحه و هیکله و بهائیه و مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابهی روح من فی ممالک البقاء فداء بغیر رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه مثل ملاً الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المقرین با آنکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعویها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لائح و واضح است معذک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگر چه فو الله الذی لا اله الا هو که این عبد ادا اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعا نازل شده به بلاد اشتهار یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار از آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شط محو

شد حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لازال این عبد از او مقدس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عز ذکره: " فطوبی لمن ینظر إلی نظم بهاء الله و یشکر ربه فإنه ینظر و لا مرد له من عند الله فی البیان " انتهى.

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عز قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حج در سنه قبل متعدد از قلم عز صدور یافت و معذک ارسال نشد مگر یک سوره که بسوره حج معروف است هرگز این عبد در اشتها اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حق است و انتشار شأن خلق و انه لناشر امره بید الناشرات من ملائكة المقربین لابد از خلف سرادق عصمت ربانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ بیرء نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند و الله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ای در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تقریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حق بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده



که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده بر آید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل میشود و كذلك بشأن الآيات على لسان عربي بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعیونکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکونن علی بصیرة منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونن من المریبین شهد الله انه لا اله الا هو و ان نقطة الاولی عبده و بهائه كذلك نزل من قبل من قلم الله العلی العظیم و اگر بمعنی همین آیه بتمامه فائز میشدید ابدًا از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و تنزل اقدامهم و یکونن من المتوقفین تالله الحق هیچ عملی نزد حق مقبول نه مگر اقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکرین و للراسخین و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مذعن شده‌اند اگر چه این عبد افتخار باینگونه امور را مفقود صرف و معدوم بحت می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شانی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حق را لایق نه در اثبات ظهورش بغير نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه کل دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کل سبیل بنسبته الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهد میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جل شأنه جمیع را کافی است که میفرماید اننی انا حی فی الأفق الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لائح و مشرقند و حینئذ یسمع و یری کل ما یقال و یرتکب به الخلاق أجمعین و من دون ذلک شهادتیکه در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظرا بعین الله ربه قوله تعالى شهد الله أنه لا إله إلا هو و أن نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهمین إلا خسارا چه که متوهمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و همچنین میفرماید عز ذکره و اننی انا العرش البهاء بالحق الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوتة السیال فوق الطور و مقصود حق در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علو ظهور ارفع امنع اقدس مطلع

میشوید و همچنين میفرمایند قوله عز شأنه و لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحورا من ماء الإكسير محمرا بالدهن الوجود و حيوان بالثرة المقصود و قدر الله له سفنا من ياقوتة الرطبة الحمراء و لا يركب فيها إلا أهل البهاء بإذن الله العلي و هو الله قد كان عزيزا و حكیما حال سفن ياقوتة رطبة حمرا بر بحر كبريا جارى و سارى است اى اهل بها مقطع از ما سوى الله شده در فلک احديه و سفينه عز باقيه در آئيد و راکب شويد که هر نفسی که تمسک جست باين فلک عند الله از اهل اثبات و نجات و عليين و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجين و هاويه محسوب زينه دين را بدینار مدهيد و يوسف عز احديه را بآلاء دنيا و آخرت مبادله ننمائيد عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بظل رب الایجاد بشتابيد که ممکن امنی جز ظلش نبوده و نخواهد بود و قوله عز کبریائه و أما الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا العين الصفرا قد قتلناه في هيكل المرئی لما قد قدر الله في الكتاب حطا من أبويه فخشينا أن یرمقهما خلال النار في جمال البهاء طغيانا بلا علما حال بسی واضح است که کل بر اين جمال اطهر انور ابهى طغیان نموده بشأنیکه جز علم الله احدي محصى آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کل حین در انهدام بيت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لکن لا یسکن قلوبهم إلا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة جمالی فلما أشد ظهرهم وجدوا الإطمینان من أنفسهم قاموا على قتلى بطغیان عظیم فلما بلغت إلى ذلك المقام ناد المناد عن خلف سرادق البقاء أن یا قلم الأعلى لا تجعل أمرک محدودا بذكر دون ذکر قل تالله قد نزل البیان کله لأمری البديع المنیع و لولاک ما نزل حرف من البیان و لا صحائف عز کریم دع الموتی لأن الذینهم ما آمنوا بک أموات غیر أحياء لا یسمعون ولا یعقلون و لو یلقى علیهم کلمات الأولین و الآخرین و الذین أحياءهم الله بک أولئک فی حبک قرئوا کل الکتب ولن یحتاجوا بشئ سواک لأن ظهورک بنفسه جعله الله حجة على العالمین فلما سمعت النداء اکتفیت بما رقم من إصبع قدس منیر باری آیات عز احديه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلى روح ما سواه فداه او را از ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده اخبار فرماید از

ظهور جمال مقدس در آن ارض ای ارض یمشی علیها البهاء و سكن فيها هذا الاسم المشرق المنير چنانچه این اسم مبارک را در کل مراتب اسبق از کل اسماء ذکر فرموده و همچنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انی اسألك من بهائک بابهاه و همچنین شهوور که باسماء جدید نامیده اند اول آنرا باین اسم منسوب فرموده اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آنرا باین اسم مذکور نموده اند و معذک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارض تفسیر نموده اند که ذرة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فاف لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضاء و یحرقون بها فی کل حین و لا یشعرون. و دیگر جناب قدوس جل ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته ایدا این عبد اظهار ننموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده اند تصریحا من غیر تلویح قوله جل ثنائه و اذا اظهر الرب سرا من افق البهاء فی ارض او ادنی فقد كان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة البهاء طرزیاء و اذا قامت السموات الجذبية باسطر السر السطریه فذلک من امرنا لاهل العلماء قد کان طلیعا و آن الواح مبارکه الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فو رب العرش و العما که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده ننموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأن شأنی شأنه و إنه مشهود فی وسط سماء الاستقلال و ما من ذی بصر إلا و قد یشهد و یری و للعمیا لیس له من نصیب قل تالله شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجتی و ما جری من قلمه برهانی کما أن ظهوری حجتی و ما جری من قلمی برهانی و لکن نظر بحفظ عبادنا بالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذبیه جناب طا علیها بهاء الله الابهی مدتها با این عبد بوده و آنی لقا این غلام بملک دنیا و آخرت مبادله نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقل من آن ولکن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلی غزلی گفته و یک فرد آن اینست:

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید "

و همچنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ما سواه فداه که کل در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فائز شوید فو الذی نفسی بیده که اگر مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلایل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علی اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع رحمانی تمسک جوئید ابدا بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فائز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجتیکه نفس نقطه اولی جل و عزبان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعز است نزد این عبد از کل من فی السموات و الارض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آنجمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند. باری اگر قدری در این ظهور ابداع امنع تفکر نمائید بر اسرار لا یحصى مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگر چه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الروح عن الطین تالله الحق الیوم اگر ذره ای از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هر آینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید. ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس وهوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع ظاهر یافت شود میثنود از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حق محاربه نموده

و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از اهل بیان و چه از غیر آن چه عبد و چه حر چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجت حق چه بوده و علامت ظهور حق چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و برقتلش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لاجل توهم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبچه‌ها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد بعبادت مشغول و بشائی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حق مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع و تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقتش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حق باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده‌ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فو الله الذی لا إله إلا هو رأس مظهر نفس حق را بسکین بغی و فحشاء و سیف غل و بغضاء قطع مینمایند و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حق هر وقت ظاهر شود من مطیع فو الله یا قوم شما را نا بالغ یافته که باین گونه هذیانات تکلم مینمایند و اینقدر شما را متوهم یافته که حقی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کل حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرتا و أسفا علیکم بما غفلتم عن الذی کان أظهر من کل ظهور و اشتغلتم بالذی فو الله لو کنتم مطلعاً علیه لتقرن منه ألف منازل و نسئل الله بأن یفصل بینی و بینة و یطهر أرض التی أکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین أو یسکننی فی ديار أخرى و إنه لذو فضل علی العباد و إنه لعلی کل شیء قدیر. بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لائح و تو بعرفان او الیوم فائز نشده‌ای بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمی شمری معذک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده‌ای که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحق إذا یکذبکم کل الأشياء و لکن أنتم لا تشعرون مثل شما عند الله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده‌اند و بر اعراش عزت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک ننموده ای مست

خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهوم خود تمسک جستۀ همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده‌ای آیاتی را که باین دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذک شاعر نیستی إذا لم یکن لک شأن عند الله إلا کثان الذینهم أعرضوا بعد ما آمنوا و أنكروا بعد الذی اعترفوا إن أنت من العارفين تالله الحق عر روح الأمين رأسه عن فعلک و إنک ما استشعرت بذلك و کنت من الغافلین و جلسن حوریات الغرفات علی الرماد من ظلمک و إنک تكون فی نفسک من الفرحين تالله الحق ینوح کل شیء فی نفسه و بیکی و لکن إنک غفلت و کنت من المعرضین و أنت الذی تذکر المحبوب بلسانک لتشهد علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کل حین برمی الحسد و البغضاء ثم بسهام الغل و العناد ثم برصاص الإعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم إذا ینوح محمد فی الأفق الأعلى و بیکی الروح فی الرفیق الأبهی ثم الکلیم عند سدرة المنتهی ثم عیون النبیین و المرسلین. ای مست باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نا بالغ أمر الله را مشتبه نمودی و جمیع هم تورا من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فو رب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عند الله بر ارض هاویه ساکنی فو الله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر آن جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید که ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق من له الحق و به حقق الحق را انکار میکنی فأف علیک و علی الذین اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آنی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلک متنبه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده‌ای تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضر نفسی راضی نه. أن یا أخی اسمع نداء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشا بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا أخی لا تفعل بأخیک کل ما فعل ابن آدم بأخیه یا أخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلا لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من

ضر و كان أن يحفظك في كل الليالي و الأيام و في كل بكور و أصيل يا أخى تالله الحق ما أنطق عن الهوى إن هذا إلا وحى يوحى علمنى شديد الروح عند سدرة المنتهى تالله يا أخى إن هى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم كلما أقبلت إليك لئلا تحدث من فتنة ليفتنن بها العباد حفظا لأمر ربك تالله رميت نحوى رمى الشقاق و كلما تقربت بك لعل تسكن بذلك نفسك قمت على بالنفاق و يشهد بذلك أركانك إن أنت من المنكرين تالله يا أخى كلما كنت صامتا عن بدائع ذكر ربي روح القدس أقامنى على أمره و روح الأعظم أيقظنى عن رقدى و أنطقنى بالحق بين السموات و الأرضين إن كان هذا ذنبى فلست أنا أول من أذنب فقد ارتكب ذلك الذينهم كانوا من قبلى ثم الذى سمى بعلى فى ملكوت الأسماء ثم بمحمد فى جبروت القصوى ثم بابنى فى الملائكة الأعلی ثم بالكليم فى هذا السيناء المقدس المبارك العزيز الرفيع يا أخى فانظر فى كتب النبيين و المرسلين ثم ما فى أياديهم من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آياته ثم انصف فى أخيك و لا تكن من الذينهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا ليدخلوا الشك و الريب فى قلوب المؤمنين تالله لما عرف أخيك بأنك قمت عليه و لن تسكن نار الحسد فى صدرك و خرج بنفسه و أهله وحدة و دخل بيتا أخرى و غلق على وجهه باب الدخول و الخروج و كان فيه لمن السالكين و مع ذلك إنك أنت يا أخى ما سكنت فى نفسك و كتبت و أرسلت ما أرسلت تالله إن القلم يستحيى ليجرى على ما ذكرت و بما افتريت على أخيك تالله بذلك ضيعت حرمتى و حرمة الله بين العباد فسوف تشهد و ترى و ان تكون حينئذ لمن الغافلين إذا قم عن رقد نفسك و هواك و قص شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثم تطيب من طيب الوفاء ثم غسل بمياه القدس و وضع وجهك على التراب بخضوع و خشوع و انابة و رجوع محبوب و قل أى رب أنا الذى فرطت فى جنب أخى فى هذا الليالى و الأيام و كنت غافلا عن بدائع ذكرك الحكيم إذا يا إلهى فارفع الحجاب عن بصرى لأعرف نفسك و أقوم بثنائك و انقطع عما سواك و أقبل إلى وجهك الكريم ثم اجعلنى من عبادك الذين جعلت لهم مقعد صدق عندك ثم أرزقنى من تسنيم عنايتك و كوثر إفضالك ثم ألحقنى بعبادك المخلصين الذين ما التفتوا بالدنيا و لا برياساتها و لا بما فيها و عليها و انقطعوا بأنفسهم و أموالهم فى سبيل بارئهم و كانوا من المنقطعين أى رب لا تدعنى بنفسى ثم خذ يدي بيد قدرتك ثم أنقذنى من غمرات النفس و الهوى و لهيبها ثم اجعل تلك النار على بردا و سلاما و روحا و

ریحانا ثم اکتبني من عبادک المنقطعین اى رب وفقنی لخدمتک و تبلیغ آیاتک ثم اجعلنی ناصرا لأمرک و حافظا لدينک و ناطقا بثنائک و معینا بدایع إفضالک و إکرامک و إنک أنت المقدر علی ما تشاء و إنک أنت العزیز الکریم. اى رب لا تخیب من تمسک بحبل عنایتک و لا تطرد من علق سبابة الرجا علی جل جودک و إفضالک. اى رب لا تحتجبنى عن منبع رضاک ثم أرضنی بالإقرار بما رضیت و نزلته عن غمام فضلک و سحاب عز مکرمتک و أنت المعطى فى کل الأحوال و إنک أنت الغفور الرحیم. اى رب لا تعر جسدی عن قمیص الإنصاف و لا قلبی عن برد الإعراف بنفسک الرحمن الرحیم. اى رب فاجعل قدمی ثابتا علی صراطک بحيث لا أنکر ما دعوتنى به فى کل آیاتک و ألواحک و زبرک و کتیبک و أسفارک و صحائف قدسک المنیع اى رب فاجعلنی ناظرا إلى شطر مواهبک و راجعا إلى بحر غفرانک فلا تعرنى عن جمیل ثنائک و إنک أنت القادر علی ما تشاء و إنک أنت المقدر علی ما تريد و أیدنى بأن لا أنکر ما حقق به ایمانى و ثبت ذکرى و رفع اسمى و بعث کینونتى و ذوت حقیقتى و کنت من المؤمنین. اى رب لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتک و تشبث بذیل إحسانک و فضلک اى رب اکتب لى کلمة من عندک لأکون متذکرا بها فى العشى و الإشراق و فى کل حين کذلک تتطکک لسان المظلوم فى قعر الجب لعل تتخذ إلى شطر الإنصاف من سبیل إذا يخاطب الله نسیم قدسه الذى يهب عن شطر العرش و جعله رسولا من عنده علی العالمین لأنه لم یجد فى تلك الأيام من رسول یرسله إلى العباد ببشارات أمره و یجعلهم من الذاکرین و المستبشرین لأنه وقع فى سجن الذى انقطعت عنه أیادى المریدین و أرجل القاصدین و من دون السجن وقع فى بئر الحسد التى ما اطلع بقعرها إلا نفسه المحصى العلیم الخبیر کذلک قصی الله من قصص الحق بلسانه الصادق المتکلم العلیم الامین. اى نسیم صبا چون قاصدى ملاحظه نمیشود تو برائحه قمیص بها از رضوان بقا بر مریدین از احبابم مرور نما و بنفثات روح و آیات ظهور جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من علی الارض و تعلق بآن پاک و مقدس شده بفردوس اعظم راجع شوند و لکن اى نسیم بانقطاع تمام مرور نما بشأنیکه اگر ضر عالمین بر تو وارد شود صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائی چه که اگر از جهات حسد و بغض و رد و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض مقدس نشوی قادر بر تبلیغ این



امر بدیع و فائز بحمل اسرار ربانی نگردی کذلک یامرک لسان ربک لتکون من العاملين بگو ای احباب و ای اولی الالباب آخر قدری نظر را از توجه بدنیا و شئونات آن مقدس نمائید و بدیده بصیرت در امورات ظاهره و شئونات لامعه که از شطر عرش ابهی ظاهر و هویدا است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدینه احدیه الهی کشانید و از بدایع رحمت بی زوالش محروم نمائید که مباد نعوذ بالله از مقصود اولیه رحمانی محبوب گردید و از معرضین در کتاب رب الارباب محسوب شوید من دون آنکه شاعر باشید فنعوذ بالله عن ذلک یا اولی الالباب جمیع انبیاء و رسل ناس را بسبیل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت این هیاکل احدیه از غیب بعرضه شهود آمده اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع را تحمل فرموده اند شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن بوده شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشیده و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقتهای لا یحصی را جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ایدا ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لا زال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه در جمیع کتب خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب بلند اعلی و این لطیفه اعز قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفین. و اگر ببصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیه که جان و مال و تنگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته اند جز آنکه عباد را بشریعه عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیاء نمائید که چقدر بلایای لا یحصی حمل نموده اند

که شاید ناس حجابات وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجابات غلیظه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیمن بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفعه ربانیه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبل در سینه ستین شد ملاحظه شد که چقدر ناس بوهمیات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظن مبین در ما بینشان مذکور نه و چون جمال علی اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعتراض قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجابات و همیه و سبحات ظنونیه را بنار سدره ربانیه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فائز گشتند تالله الحق اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلائی لاتحصی تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضاء آن سدره عز منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرسر بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم و متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین می‌شمرند و در کل احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمیکه یومی از ایام اوامر ملیک علام را ترک ننموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداء عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عز رحمانیه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت می‌شمرند در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب رب الارباب میدانند و در منتهی بعد از حق خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند پس شما ای اهل بیان در کل حین توکل بجمال رب العالمین نمائید و باو پناه برید که مبادا بر جمال در ظهور اخرایم وارد آورید آنچه این گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فئه فرقان حجتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حق و باطل بوده در آن ایام و چون جمال عز رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجت قبل بحجت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و مع ذلک در کل ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند

و از این آیات بدیعه که حجتش چون شمس ما بین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشاهدين تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسل میجستند جسد را مجروح نمودند و در وقتیکه بعرفانم افتخار مینمودند بر جمال معروفم رصاص کین انداختند این است شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقر اعز ارفع اعلی و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدعیان محبتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر م مطیعند إذا ینطق لسان القدم عن أفق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و أعرضتم عنه إذا یقنت بأنکم ما آمنتم بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأن ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمد مظهر نفسی كما ظهر فی ظهور محمد بأن ملأ الإنجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الذی جاء الروح بأن أمة التوریه ما آمنوا بالکلیم إذا فارجعوا ثم انظروا إلى أن ینتهی الأمر إلى ظهور الأول و کذلک نقلی علیکم من أسرار ما کان لعل تکون فی أنفسکم لمن الشعاعین و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت منیع از افق عز اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی که من حجت قرار دادم و بهمان برهان که عند الله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیت و ظهورات عز صمدیت و بطونات غیب لا یدرک و دلالات عز لا یعرف ظاهر شده مع ذلک شما ای ملأ بیان از کل جهات باسیاف غل و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کل حین از سهام کین بر این جمال عز منیع وارد آورده‌اید قسم بجمال اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت بر رفیق اعلی متوجه شوید ملاحظه مینمائید که از جسد بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و اینهمه سیوف فحشاء و رصاص و بغضا بر او وارد آید و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده‌اید

استفسار رود در جواب رب الارباب چه خواهید گفت لا و الله ابدًا قوت تکلم نخواهید داشت چه که ایامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و معذک از جمالی که بقول او کل شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلیٰ محجوب مانده‌اید ای قوم در تمام اوراق بیان کل را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر اعظم بشئی از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و همچنین تصریح فرمودم که ایاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اول خلق بیان عند الله محسوب و بر کل سبقت داده‌ام و هم چنین بنص صریح فرموده‌ام که ایاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و درباره کیست چه که ابدًا نفسی از مقصودم مطلع نبوده معذک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفاء مینمودید بلکه بر قتلش فتویٰ داده‌اید والله در کل احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحق عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضررش چرا راضی شدید قسم بجمال که از کأس انصاف ننوشیده‌اید و از بحر رضایم نجشیده‌اید باین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور ننموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع بما فی سر او در کنف حفظ رحمانیش حفظ فرمود معذک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال و هم کشانند و شما آنچه را ببصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عز تقدیسم که آنچه درباره این جمال مبین نوشته‌اند حجت است بر کل در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبت‌هایی ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عز اعلیٰ

معاشرت نموده‌اید و بقدر ادراک خود ادراک نموده و معذک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلما که صادقند آیا حق را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بانه یحکم ما یرید موفق نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امورات را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت می‌دهند که حق جل شأنه بجمیع شئونات از کل ما سواء ممتاز بوده و خواهد بود مع ذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناہج و هم و ظن سالکند صادق دانسته و میدانید فاف لکم یا ملأ المتوهمین قسم بجمال که حجت بالغه الهی بر کل تمام شده و کلمه تامه‌اش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی جز پناہش نه و ظلی جز ظلش مشهود نه و بشنوید ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروہ و هم بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملأ اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پڑمرده گشته تالله الحق اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی نموده‌اید که کل اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و الیوم خلقی باقی نه چه از اهل ملأ اعلی و چه از اهل مداین بقاء و چه عاکفین لجه اسماء مگر آنکه کل لطائف را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملأ کروبین و حقائق انبیاء و مرسلین در غرفات عز تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سرر دین و ایقان جالسید فو الله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط کنندگانی که در ملأ فرقان بودند بشأنیکه احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند ذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این انکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حق شمرده و می‌شمرید إذا أشهد الله و ملائکته و أنبیائه و رسله و الذینهم یطوفن فی حول عرشه و کل ما خلق فی السموات و الأرض بانی ما قصرت فی تبلیغی إیاکم و بلغتکم رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الذی

أظهرت نفسى عن أفق الأبهى و ألقيت عليكم الحكمة و البيان و عرفتكم جمال الرحمن و أتممت الحجة لكم و الدليل عليكم و البرهان فيكم و ما بقى من ذكر إلا و قد ألقىكم

إذا يا إلهى أنت تعلم بأنى ما قصرت فى أمرى بلغت هؤلاء ما أمرتنى به قبل خلق السموات و الأرض و بينت لهم مناهج عدلك و أظهرت لهم مسالك رضائك إذا يا إلهى فارحم على هؤلاء و لا تجعلهم من الذين أعرضوا عنى و أنكروا حقى و جادلوا بآياتى إلى أن سفكوا دمى و قطعوا جوارحى إذا يا إلهى أيدهم على أمرى ثم انصرهم بنصرتى و لا تجعلهم محروما عن هذه النفحات التى هبت عن هذا الرضوان الذى خلقته فى قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات التى أرسلته عن أفق اسمك الرحمن إذا فاحدث يا إلهى فى صدورهم من نور كلماتك نار انجذابك ليقلبهم من قدرة المحضة إلى يمين عرش رحمانيتك ثم اشتعل يا إلهى فى قلوبهم مشاعل عشقك و اشتياقك ليحترق بها حجابات التى منعتهم عن ساحة قربك و لقائك ثم خذ يا إلهى أيديهم بأيدي القدرة و الإقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم و الهوى و بلغهم إلى مقر الذى قدسته عن إشارات كل ما خلق بين الأرض و السماء ثم الق عليهم كلمة التى بها تجذب أفئدة العارفين إلى سماء عز أطافك و قلوب المقربين إلى هواء قدس إفضالك ثم اجعلهم يا محبوبى من الذين ما منعتهم كل من فى السموات و الأرض عن التوجه إلى شطر عنايتك و الاستقرار على أمرى و الاعتراف بحضرتك و الإيقان بلقائك إنك أنت الغفور الرحيم المعطى العزيز الناصر الكريم".